



۲۰۱۷/۱۰/۲۴



استاد خلیل الله خلیلی

## یک خاطره و یک پیام به ملت متحد

که برد نامه ما جانب بنگاه امم  
صدر آن محضر اسمای شهیدان وفا  
خون رگهای اسیران بودش جای مداد  
حرف حرفش شده از خون یتیمان رنگین  
قوم آزاد که در پای کهن تاریخش  
نامه آبله پایان گرسنه، کز فقر  
بسکه بمبارد شده روز و شب این شهر و دیار  
جای باران کرم، مرگ فرو بارد ابر  
ای شما! ایکه نماینده نوع بشرید  
اندرین کاخ مجلل همه نقشست به سنگ  
گر مساوات همینست که ما می بینیم  
اگر از غرب تتی چند بیفتد در بند  
لیک یک کشور آزاد چو غلتید بخون  
کس نپرسید که این ملت افغان ز چه رو

نامه ملت افغان که به خون گشته رقم  
ذیل آن دفتر اعلام قتیلان ستم  
کلک ببریده طفلان بودش جای قلم  
سطر سطرش شده با اشک اسیران مدغم  
سیل ها آمده و رفته و پاشیده زهم  
پوست پوشیده بتن سنگ نهاده به شکم  
بسکه آلوده به سم گشته درین کشور یم  
جای آب از جگر چشمه تراود همه سم  
ایکه هستید به ظاهر همه در پهلوی هم  
از مساوات و حقوق بشر و صلح امم  
نکند فرق به انسان چه وجودش چه عدم  
چه فغان ها که ازین کاخ نخیزد پیهم  
کس ندیده است در ابروی کسی اینجا خم  
جان سپارد به دم خنجر خونخوار ستم

**(داس)** تزویر چرا ریشه وی سازد قطع

**(چکش)** ظلم به فرقش ز چه کوبد هر دم

ملل خرد ازین در نشنیده جز (لا) اهل قدرت نشنیده ست از آن غیر نعم

به اهتمام ولی احمد نوری

حیف ازین کاخ که گردد چو یکی طبل تهی  
ای بزرگان که شما حامی صلحید و حقوق  
تا نبینید در آن مرز، دلی را بی داغ  
دختران ببینید بازو شده از شانہ جدا

از درون بوچ و برون کرده سراپاش ورم  
به سوی کشور ما رنجہ نمائید قدم  
تا نبینید یکی دیدہ در آنجا بی نم  
پسران ببینید با تیغ، زبان گشته قلم

قهرمان قومی با مرگ زده پنجه چو شیر  
بشنوید از سر هر بام صدای تکبیر  
لشکر روس ببینید شب و روز به جنگ  
اینک از برهنه پایان به ستوه آمده است  
جنگ اقوام ضعیف ست به نیروی بزرگ  
جنگ مشتست و سنان، حملہ توپست کهر  
اندرین عصر که ره یافته انسان به فلک  
چشم دارد که کند کلبهٔ همسایه خراب  
تا بود حق بشر ملعبهٔ قدرت ها  
دین جدا ماند که در راه بشر بود چراغ

داده چون کوه گران سینه به سیلاب عرم<sup>۲</sup>  
که ز هنگامهٔ شان گوش فلک گشته اصم<sup>۴</sup>  
تا کند طوق غلامی به گلوها محکم  
طرفه جنگی ست که تاریخ نکردست رقم  
جنگ عدلست و ستم، حملہ نورست و ظلم  
جنگ اعجاز خدائی ست، به عفریت ستم  
بر سر ماه بیفراخته از علم علم  
آنکه افراخته در نیمهٔ دنیا پرچم  
در این صحنه ببندید حریفان محکم  
مرد انصاف که در کار بشر بود حکم

پس ازین تعزیه گوئیم به منشور ملل

بعد از این مرثیه خوانیم به میثاق امم

۱۹۹۹ - ۱۳۷۸

- ۱- «بیم» به معنی دریا است. مولانای بلخ می گوید: [هین! از او خواهید، نه از غیر او \*\* آب در یم جو، نه در خشک جو]، رودکی می گوید: [تا درگه او یابی، مگذر به در کس \*\* زیرا که حرام است تبسم به لب یم]
- ۲- «سم» زهر
- ۳- «عرم» بسیار شدید - سیل
- ۴- «اصم» کر و ناشنوا